

گفتگوی مارکس 21 با وینسنت اشترایشبان پیرامون استراتژی رهایی زنان در گذشته و امروز/ برگردان کاووس بهزادی

رابطه‌ی بین طبقه و جنسیت، و همچنین جنبش کارگران و جنبش زنان فقط موضوع مورد مشاجره از سال‌های 68 به بعد نیست.

روشن‌گر این مبحث از منظر تاریخی مجلد جدید "جنسیت و مبارزه‌ی طبقاتی. مساله‌ی زنان از منظر آلمان و بین‌المللی در سده‌ی

نوزدهم و بیستم" است که وینسنت اشترایشبان یکی از ناشران آن می‌باشد، او متخصص علوم سیاسی است. این کتاب توسط

انتشارات متروپول در نوامبر 2020 منتشر شد.

مارکس 21: مساله‌ی رابطه‌ی بین طبقه و جنسیت امروزه هم یک مساله‌ی مورد بحث است. شما در مجلدی که منتشر کرده‌اید

به این مقوله از منظر تاریخی پرداخته‌اید. چنین منظر تاریخی می‌تواند چه سهمی در مباحث کنونی ایفاء کند؟

وینسنت اشترایشبان: گاهی مواقع چنین استنباط می‌شود که گویا چالش پیرامون رابطه‌ی طبقه و جنسیت محصول جنبش دوم زنان

است. پیش‌زمینه‌ی آن در آلمان پرتاب گوجه فرنگی در کنگره سازمان دانشجویان سوسیالیست آلمان (SDS) در سپتامبر 1968

شناخته شده است. هلکه سندرز سوسیالیست فمینیست در سخنرانی‌اش پیرامون رهایی زنان از مردان در SDS خواهان چالش جدی

در باره‌ی دلایل ستم بر زنان و دخالت‌گری فعال در این زمینه شد. هنگامی که هیئت رئیسه‌ی کنگره به‌سادگی می‌خواست به دستور

کار تعیین شده بپردازد، زیگفرید روگر یک کوجه فرنگی به سمت هانس یورگن کرال پرتاب کرد. این کار که در اصل بیان‌گر

تنش بین رابطه‌ی طبقه و جنسیت است، در روایت از تاریخ اغلب به‌عنوان آغازگاه جنبش دوم زنان در آلمان محسوب می‌شود.

اما این تنش بسیار قدیمی‌تر است؟

بله. نگاهی به تاریخ نشان می‌دهد که این چالش‌های جنبش‌های اجتماعی از زمان پای‌گیری آن‌ها در سده‌ی 19دهم نقش به‌سزایی

ایفاء کرده‌اند. موضوعات مطرح شده در این کتاب که اساساً به رابطه‌ی بین جنسیت و طبقه در آن زمان می‌پردازند و همچنین

«نژاد» با پیش‌زمینه‌ی آن در آمریکا نقش تعیین‌کننده‌ای ایفاء می‌کند. جنبش زنان و جنبش ضدبرده‌داری برای بازه‌ی زمانی طولانی

رابطه‌ی تنگاتنگی با یکدیگر داشتند. ما در این موارد از همگرایی Intersectionality/Intersektionalität صحبت می‌کنیم یعنی مبارزه‌ی همگرا بر علیه اشکال موجود متفاوت ستم که به‌هیچ‌وجه پدیده‌ی جدیدی نیست.

شما رابطه‌ی بین جنبش کارگری سده‌ی نوزدهم و بیستم پیرامون «مساله‌ی زنان» را ضدونقیض توصیف کرده‌اید. منظور شما چیست؟

ما می‌خواهیم بر این نکته تاکید کنیم که پرداختن پیشرو و راهبردی به «مساله‌ی زنان» در چارچوب سازمان‌یابی جنبش کارگری از جنبه‌ی تاریخی به‌هیچ‌وجه امری خودبه‌خودی و پذیرفته نبود. امروز ما از رابطه‌ی جنسیتی صحبت می‌کنیم، اما «مساله‌ی زنان» از اواسط سده‌ی نوزدهم مقوله‌ای بود مشاجره‌برانگیز.

موضوع گفتمان در آن زمان چه بود؟

موضوع مورد بحث جایگاه اجتماعی زنان در دوران مدرن بود، که در آن زنان بیش از پیش به خانه و اجاق آشپزخانه زنجیر شده بودند. هم‌هنگام اما در اثنای صنعتی‌سازی، زنان اگر که نمی‌خواستند خودشان و خانواده‌شان از گرسنگی بمیرند مجبور به کار بودند.

آیا این مساله یک تناقض نیست؟

چرا. با این وجود این دو فرایند به موازات یکدیگر پیش رفتند. ایدئولوژی بورژوایی خانواده بیش از پیش بازدارنده بود، علیرغم - شاید هم به‌خاطر - این‌که زنان بیش‌تری مجبور به کار کردن بودند. بدین‌رو برداشت‌های بورژوایی پیرامون "زن خانه‌دار" و خانواده‌ی کوچک خوشبخت برای زنان کارگر گزینه‌ای واقعی نبود. در این بازه‌ی زمانی به‌دلیل تحولات اقتصادی و سیاسی، همچنین جنبش پای‌گرفته‌ی زنان صدای گرایشاتی برای رفُرم و بهبود وضعیت زنان و اعطای حقوق و آزادی‌های بیش‌تر به آن‌ها رساتر شد.

شیوهی برخورد جنبش کارگری در آن دوره به "مساله‌ی زنان" چگونه بود؟

سازمان‌های جنبش کارگری که در آغاز سازمان‌های صرف مردانه بودند پیرامون این چالش اجتماعی موضع مناسبی نداشتند.

منظور ورنر توتسن تاریخ‌شناس دروهی آغازین جنبش کارگری آلمان، در درجهی نخست انجمن عمومی کارگران آلمان (ADAV)

تحت رهبری فردیناند لاسال را مدنظر داشت، اصطلاح فمینیسم‌سنیزی کارگری را مطرح کرد. به‌طور نمونه این انجمن برای

ممنوعیت کار زنان تلاش می‌کرد، پیرامون حقوق سیاسی زنان اساساً هیچ چالشی صورت نگرفت، در عوض از ایده‌آل بورژوایی

خانواده و تصویر بورژوایی از زنان دفاع کرد.

این مساله از چه مقطعی تغییر کرد؟

این امر فرایندی طولانی و مشاجره‌برانگیز بود که در آن سازمان‌های کارگری خود را از مواضع فمینیسم‌سنیز و ذهنیت‌ها و

رفتارهای فمینیسم‌سنیز - که شاید مشکل‌تر بود - رهانیدند. رهایی از ذهنیت‌ها و رفتارهای فمینیسم‌سنیز تا به امروز نیز به‌طور کامل

انجام نگرفته است. با این‌حال مطالبه‌ی حق رأی عمومی مستقل از جنسیت در برنامه‌ی ارفورت 1891 حزب سوسیال دمکرات

آلمان و همچنین حمایت از برابری جنسیت‌ها از نظر حقوقی از تبعات مبارزه‌ی مشترک نمایندگان جنبش کارگری زنان از جمله

اما ایرر و کلارا زتکین با رهبران حزب سوسیال دمکرات آلمان از جمله آگوست بیل و ویلهلم لیبکنخت بود.

جنبش کارگری در سده‌ی نوزدهم، به‌ویژه در سده‌ی بیستم بیش از پیش دچار جدایش سیاسی شد. چه اختلافاتی بین جریان‌های

مختلف جنبش کارگری پیرامون "مساله‌ی زنان" وجود داشت؟

این پرسش ساده‌ای نیست. در چالش‌های مارکسیستی اغلب از این موضوع حرکت می‌شود که جناح‌های انقلابی جنبش کارگری

تمایل به این دارند که بیش از پیش برای رهایی زنان مبارزه کنند و جناح‌های تجدیدنظرطلب اهمیت بسیار کمتری برای مساله‌ی

زنان قائلند. مباحث فمینیستی به‌نوبه‌ی خود از این حرکت می‌کنند که مساله‌ی جنسیت‌ها در مارکسیسم فقط یک تضاد حاشیه‌ای است

که بایستی در پس تضاد طبقاتی قرار بگیرد. این جناح‌بندی‌ها بعضاً امروز هم در تقابل بسیار با یکدیگر قرار دارند. اما به‌نظر من هر دوی این جناح‌بندی‌ها به اصل مطلب نمی‌پردازند.

از چه جنبه‌ای؟

مباحث و صف‌ناپذیر پیرامون تضادهای حاشیه‌ای که حتی تا به امروز در میان گروه‌های ارتدوکس چپ در جریانند، گنش آگاهانه‌ی کلارا زتکین، اما همچنین هلما اشتاین‌باخ، اوتیله بادر و شمار زیادی از زنان سوسیالیست دیگر را بر علیه رفتارهای برتری‌طلبانه‌ی جنسیتی رفقای مرد یا عدم حمایت‌شان را نادیده می‌گیرند. لوئیز کهلر یکی از رفقای هامبورگ در کنگره‌ی حزب سوسیال دمکرات آلمان در گوتا در سال 1896 در مقابله با این مردان مطرح کرد: "بسیاری از رفقا آن‌قدر مساله‌ی زنان را به سخره می‌گیرند که واقعاً این پرسش مطرح می‌شود که آیا این رفقا اساساً برای حقوق برابر مبارزه می‌کنند؟" در آن زمان گوجه فرنگی به سمت کسی پرتاب نشد، اما انتقادات بی‌شماری از این دست از طرف نمایندگان جنبش کارگری زنان وجود دارند. آن‌ها در چالش‌هایی که درگیرشان بودند کوتاه نیامدند بلکه با اعتماد به‌نفس مطالباتی را طرح کردند که حتی برخی از رفقای مرد نیز از آن‌ها حمایت کردند. مطالبات آن‌ها پیرامون مسائل مشخصی نظیر ارگان انتشارات خود زنان و اشکال سازمان‌یابی زنان با مطالبات ویژه پیرامون ایمنی زنان کارگر و حق‌رأی زنان بود.

اما مواضع پیرامون "مساله زنان" همخوان با مواضع جناح‌های اصلی حزب سوسیال دمکرات آلمان نبود؟

برای پاسخ به مواضع جناح‌ها مختلف پیرامون "مساله‌ی زنان" در برخی موارد به ادموند فیشر سوسیال دمکرات اشاره می‌شود. فیشر یکی از طرفداران جناح با سمت‌گیری رفرمیستی در سال 1905 در جزوه‌ی ماهانه‌ی سوسیالیست نوشت که رهایی زنان در تضاد با "سرشت زنان و اساساً با ماهیت انسانی" قرار دارد و بدین‌جهت مبارزه برای آن بیهوده است. در این‌جا نمی‌خواهم به موضع فیشر بپردازم اما این نظر را به‌سادگی نمی‌توان از تبعات تجدیدنظرطلبی تعبیر کرد بلکه این نظر نتیجه‌ی گرایشات فمینیسم‌ستیز کارگری نیز هست که هرگز به‌طور کامل در سازمان‌های جنبش کارگری از بین نرفت. جنبش کارگری زنان همیشه

در جناح چپ حزب سوسیال دمکرات آلمان قرار نداشت، که معمولاً به عنوان یک استدلال مطرح می‌شود بلکه حداکثر از سال 1908 با کاهش تأثیرگذاری کلارا زتکین به دو جناح تقسیم شد.

چه موضعی پیرامون "مسالهی زنان" در جنبش کارگری اتخاذ می‌شد، این‌که آیا برای آن اساساً اهمیتی قائل می‌شدند یا نه بستگی به عوامل نیرومند دیگری داشت. کماکان جناح‌ها، یعنی نگرش‌های نظری در پس آن‌ها تأثیرگذار بر استراتژی و راه‌حل‌های پیشنهادی داشتند.

چه تمایزاتی در استراتژی‌های رهانی زنان وجود داشت؟

موضع و شیوهی برخورد تجدیدنظرطلبان به "مسالهی زنان" شبیه به موضع و شیوهی برخورد آن‌ها به سرمایه‌داری بود. از بین بردن تدریجی نابرابری جنسیت‌ها از طریق رفرم‌های دائمی در چارچوب سرمایه‌داری. آن‌ها با این برنامه به جنبش بورژوایی زنان نزدیکتر بودند. نمایندگان جناح‌های انقلابی "مسالهی زنان" را در پیوستاری عمیق آن با مسائل اجتماعی ارزیابی و بر این مساله تاکید می‌کردند که با سرنگونی سرمایه‌داری می‌توان به‌طور قطعی بر ستم زنان غلبه کرد. اما این امر مانع از مبارزه‌ی آن‌ها برای رفرم‌ها در این‌جا و اکنون نبود. ارزیابی این استراتژی‌ها و راه‌حل‌های مختلف پیرامون این مساله خود پرسش دیگرست.

جنبش کارگری زنان ناگزیر بود که هم بر علیه سلطه‌ی مردان در جنبش کارگری مبارزه کند و هم بر علیه ایده‌ی بورژوایی زنان

بی‌طبقه. این جنبش برای پی‌گیری اهدافش از چه وسائلی استفاده کرد؟

مانع عمده‌ی دیگر - جهت تکمیل پرسش شما - وضعیت سیاسی ارتجاعی در امپراتوری قیصر در آلمان بود. براساس قانون انجمن‌ها در پروس تا سال 1908 اساساً عضویت زنان در احزاب سیاسی یا شرکت در تجمعات سیاسی ممنوع بود. به همین دلیل انجمن‌های زنان کارگر توسط مقامات رسمی دولت دائماً منحل و ممنوع می‌شدند. انجمن‌های بورژوایی زنان اما از قدرت عمل بیشتری برخوردار بودند اما آن‌ها هم‌چنین مرزبندی جدی با زنان کارگر داشتند. این مرزبندی‌ای دوجانبه بود، به‌طور نمونه کلارا زتکین

از اوسط سال‌های 1890 برای سیاست "مرزبندی بی‌چون و چرا" تبلیغ می‌کرد، یعنی مرزبند صریح با فعالان حقوق زنان. با این وجود تمام اعضای حزب سوسیال دمکرات آلمان موافق این سیاست، به‌ویژه مرزبندی بی‌چون و چرای آن نبودند.

جنبش کارگری زنان علیرغم این شرایط مشکل سازمان‌یابی پس از لغو قوانین علیه سوسیالیست‌ها در سال 1890 تلاش کرد که این جنبش را در چارچوب سوسیال دمکراسی سازمان‌یابی کند.

این فرایند چگونه انجام گرفت؟

آن‌ها برای هماهنگی کار، رشد و گسترش به‌مثابه‌ی یک جنبش از ساختارهای نسبتاً مستقل در چارچوب حزب سوسیال دمکرات آلمان استفاده کردند. آن‌ها در این زمینه در بسیار زمینه‌ها فعالیت کردند. به‌طور نمونه به‌اصطلاح کمیته‌های تبلیغات در آغاز بستر مشخص سازمان‌یابی مناسبی بودند اما پس از چند سال مجدداً توسط مقامات ممنوع شدند. بیشتر اوقات رفا با افراد معتمد کار می‌کردند که در ارتباط با آن‌ها گروه‌های کوچکتر و بزرگتر سوسیالیستی فعالیت می‌کردند. مباحثات، مشخص کردن مواضع و سازمان‌یابی مبارزات کارگران در جلسات مشترکاً انجام می‌گرفت. "برابری" نشریه‌ی زنان کارگر از اهمیت بسیار به‌سزایی برخوردار بود که از سال 1891 تحت مدیریت کلارا زتکین منتشر می‌شد و در درجه‌ی نخست به پای‌گیری هویت‌یابی [زنان] کمک می‌کرد. به‌نظر من کنفرانس‌های زنان سوسیال دمکرات که از سال 1900 هر دو سال یکبار به استثنای یک مورد تا سال 1911 قبل از کنگره‌های منظم حزب بسیار دست‌کم گرفته می‌شوند. این کنفرانس‌ها فضای فیزیکی برای جنبش زنان کارگر برای بحث پیرامون چالش‌های به‌روز و راه‌حل‌ها برای آن‌ها ارائه کردند. پای‌گیری و گسترش ساختارهای مستقل در شرایط ویژه‌ی آن‌زمان گام درستی برای رشد جنبش زنان کارگر بود. اما در عین حال این ساختارها دربرگیرنده‌ی تنش درونی در عمل نیز بود، از یک‌طرف تنش بین دعوی سازمان‌یابی مشترک زنان و مردان و از طرف دیگر وجود سازمان‌های عمدتاً از لحاظ جنسیتی منفک.

برخورد فعالین جنبش زنان با این تناقض چگونه بود؟

برای برخورد به این معضل عبارت‌بندی هدف‌مندی در حزب جاقفاد. مادام که شرایط برای سازمانی مشترک مهیا نشده بود ساختارهای مستقل به‌دلیل هدف‌مندی‌شان قابل قبول بودند. هنگامی که ممنوعیت عضویت زنان در احزاب و تجمعات در سال 1908 برای کل امپراتوری قیصر لغو شد، رهبری حزب این ساختارهای مستقل را به سرعت منحل کرد، علیرغم مقاومت نمایندگان زن در جنبش کارگری زنان برای به‌طور نمونه حفظ کنفرانس‌های زنان در حزب سوسیال دموکرات آلمان.

شما در بخش دوم کتابتان چشم‌اندازهای مختلف جهانی را پیرامون مسأله‌ی جنسیت و مبارزه‌ی طبقاتی ارائه کرده‌اید. آیا در چالش‌های مورد بررسی در کشورهای مختلف مشابه یک‌دیگر می‌باشند و یا این‌که نمونه‌هایی از گردبسی بنیادین نیز وجود دارند؟

ما در درجه‌ی نخست می‌خواستیم تاریخچه‌ی مشترک جنبش کارگری - و زنان را نشان دهیم، چرا که اغلب در پژوهش‌ها جنبش کارگران و جنبش زنان به‌طور جداگانه مدنظر گرفته می‌شوند. نمونه‌های مطرح شده در کتاب ما - حال فرق نمی‌کند در کدام کشور: آلمان، فرانسه، ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، روسیه یا ژاپن نشان‌گر تصویر مشابه‌ای هستند: در تمام این کشورها فرایند تحول سیاسی و اقتصادی در سرمایه‌داری صنعتی و مدرن نیروی محرکه‌ی برآمد جنبش کارگری و - زنان بوده است. از منظر جهانی سازمان‌کارگری با ساختارهای مردسالارانه و با ذهنیت‌های متفاوت به‌طور ناهم‌هنگام به مقاومت شدید بر علیه تلاش‌های رهایی‌بخش زنان دست زدند. زنان می‌بایست بدو برای به‌دست آوردن جایگاهی برابر با مردان مبارزه می‌کردند، جایگاهی که همواره بی‌ثبات و مخاطره‌برانگیز باقی ماند. به همین دلیل نیز آن‌ها در همه جا سازمان‌های مستقل و ارگان‌های تبلیغاتی‌شان را برپا کردند. بنابراین برای آن‌ها تکیه بر رهیافت‌ها. هم‌گرایی‌های مشترک جهانی بدیهی‌تر به‌نظر می‌رسید. اما در یک نگاه دقیق‌تر به ائتلاف‌های خودیژه‌ی ملی، راهبردها، الگوها و شیوه‌ی استدلال، پیش‌زمینه‌های اجتماعی همچنین شکل‌های گُنش و بسیج نیروها مجموعه‌ی معینی از تمایزات مشخص می‌شوند.

در مباحث کنونی پیرامون طبقه و جنسیت اغلب تضاد بین سیاست طبقاتی و به‌اصطلاح سیاست هویت استنتاج می‌شود. در مقایسه با گذشته چه چیزی تغییر پیدا کرده است؟

بعضی اوقات به نظر من تغییر زیادی صورت نگرفته است. این البته اغراق‌آمیز است، اما ایده‌ی تضاد بین سیاست طبقاتی با سیاست هویتی اغلب برای توضیح بیگانگی احزاب کارگری از طبقه‌ی کارگر یعنی رأی دهندگان به‌کار گرفته می‌شود. استنتاج‌گران این تضاد جدا از این واقعیت که سوسیال دموکراسی در اروپا مدت‌ها قبل از طرح و پرداختن به مساله‌ی هویت و مشروعیت آن تفوق فرضی و رابطه با طبقه‌ی کارگر را از دست داده است، بافتارمندی رابطه‌ی سیاست طبقاتی و سیاست هویتی را اشتباه درک کرده‌اند. به‌طور نمونه سازمان‌دهندگان جان سپاهان مهم است، جمع‌ها برای آینده یا اعتصاب زنان مسائل ملموس مادی را مطرح می‌کنند. تبعیض جنسیتی و نژادی رقم‌زن واقعیت زندگی زنان و مهاجران هستند. آن‌ها معمولاً مزد کم‌تری دریافت می‌کنند، مشاغل بی‌ثبات‌تر و در معرض خشونت ساختاری قرار دارند و ممکن است در یافتن مسکن با مشکل روبرو باشند. سواستفاده از تمام این معضلات برای مساله‌ی هویت به‌معنای درک محدود از طبقه و در نتیجه انشقاق طبقه‌ی کارگر است.

بنابراین مبارزه بر علیه تبعیض جنسی هم‌هنگام بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی است؟

بلکه دقیقاً این هویت‌های متنوع ما هستند که همواره در طول تاریخ به‌عنوان مبنائی برای انشقاق و جدای‌سازی مورد استفاده قرار گرفته شده‌اند. واقعیت این است که: طبقه‌ی کارگر جهانی چندقومی، چندجنسیتی است و دارای توانمندی‌های گوناگونی است. ایده‌ی کارگر مزدبگیر سفید پوست به‌عنوان نماد طبقه‌ی کارگر، اگر چه قدرتمند ولی خیال‌زاد است که فقط دربرگیرنده‌ی بخشی از واقعیت است. بدین‌رو کاربست الگوهای انتزاعی برای تعیین این‌که چه چیزی مبارزه‌ی طبقاتی است و چه چیزی غیر از آن است یکی از بدترین اشتباهات سیاسی است. در عوض مهم این است که تنوع مبارزات و هویت‌های مان را نه به‌عنوان یک نقص بلکه به‌عنوان نقطه‌ی قوت ببینیم و جنبش‌ها را به یک‌دیگر نزدیک کنیم. این رویکرد چالشی بزرگ است و کار آسانی نیست.

به‌نظر شما چه وظایفی در مقابل چپ امروز برای همگرایی مبارزات بر علیه استثمار و اشکال متفاوت ستمگری قرار دارد؟

مبارزه‌ی ما بایستی نیازهای کل طبقه‌ی کارکن را در تمام اشکال متنوع آن در مرکز توجه خود قرار دهد. سال‌های متأخر نمونه‌های امیدوارکننده‌ی برای این امر ارائه کرده است. مبارزات جهانی در بخش تولید اجتماعی بعضاً موفق شدند که اشکال مختلف مبارزه‌ی

طبقاتی را با یکدیگر پیوند دهند. بیانگر این امر اعتصابات در مدارس، مهدکودک‌ها، بیمارستان‌ها و دانشگاه‌ها هستند. بحران مالی 2008 منجر به تشدید فزاینده‌ی سیاست ریاضت اقتصادی شد که از تبعات آن کاهش گسترده‌ی بودجه مالی در بخش‌های اجتماعی، آموزش و سلامتی بود. مبارزات برای بازتولید و مراقبت اجتماعی در دوران نئولیبرالیسم اهمیت جدیدی کسب کردند. مبارزه‌ی طبقاتی در بخش بازتولید اجتماعی از توانایی شکوفایی قدرت استراتژیک توانمندی برخوردار است. این توانایی نهایتاً در بازه‌ی زمانی کووید - 19 بیش از پیش آشکار شده است. ایجاد ارتباط بین بخش‌هایی که از وضعیت بدی برخوردارند نظیر بیمارستان‌ها، آسایشگاه‌ها [سالمدان، بیماران] بسیار مهم است. مساله بر سر مکان‌های جدیدی است که طبقه در آن‌ها دور هم جمع می‌شود، و همه تحت‌تأثیر رویکردی مشترک قرار دارند. بدین‌رو بایستی تنوع روابط اجتماعی را به‌عنوان بخشی از یک مجموعه‌ی واحد اجتماعی درک کنیم، مجموعه‌ای که نیروی کار ما آفریننده‌ی آن است. این امر می‌تواند به طبقه‌ی کارگر اعتماد به نفس و نیرویی را ارائه کند که ما به آن برای برپایی جهانی دیگر جهانی همبسته نیاز داریم.

منبع: <https://www.marx21.de/frauenbewegung-arbeiterbewegung-geschlecht-klasse-interview>